

Knowledge of political interpretation

Vol 5, No 17, Autumn 2023

ppt 26-55

Received: 01, JUL, 2023

Accepted: 07, OCT, 2023

Sociological study of Western political culture

Rakati Siyavash.mousavi ¹

Abstract

This research is a qualitative research that was done with a descriptive method. The purpose of this research was to answer the question, what kind of culture is the political culture of the West? The result of which was as follows; The word culture in the meaning that is used today is the result of a historical transformation; Because until the 18th century in the West, culture was used to mean cultivating, protecting and worshiping. But from this century onwards, culture finds its modern meaning; It means the way of life. But with the formation of modern and quasi-modern governments and the democratization of societies, a new form of culture is created, which is called political culture; Because the modern government needed people's participation in various social and political fields to confirm itself. In one definition, political culture can be people's orientation towards political affairs. But with the formation of modern and quasi-modern governments and the democratization of societies, a new form of culture is created, which is called political culture; Because the modern government needed people's participation in various social and political fields to confirm itself. In one definition, political culture can be people's orientation towards political affairs. In general, there are three types of citizens and three types of political culture in Western societies; First. isolated citizen with limited or closed political culture; In this type of political culture, people's orientation towards political goals is extremely weak. Second. indifferent citizen with subservient or passive political culture; In this type of political culture, people cannot have much political efficiency. Third. A committed citizen with a participatory or active political culture: In this type of political culture, people are relatively involved in the development of laws. However, according to the research, there is a significant relationship between the type of society and the type of political culture in the West. In other words, the more cooperative and submissive the society is, the more civil the political culture of that society will be. This is like citizens influencing the political structure and being affected by this structure. Also, there is a significant relationship between the type of citizen and political culture in the West; Because the more competitive the political culture is, the more committed the type of citizen will be; And the more isolated the type of citizen, the more limited the political culture will be.

¹ Graduated in Political Sociology PhD, Islamic Azad University, Central Tehran Branch, Tehran ,Iran.

Siyavash.mousavi@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۴/۱۰ | تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۷/۱۵

Knowledge of political interpretation

Vol 5, No 17, Autumn 2023

ppt 26-55

دانش تفسیر سیاسی

سال پنجم، شماره ۱۷، پاییز ۱۴۰۲

صفحات ۵۵-۲۶

مطالعه‌ی جامعه‌شناختی فرهنگ سیاسی غرب

سید سیاوش موسوی رکعتی^۱

چکیده

پژوهش مزبور یک پژوهش کیفی است که با روش توصیفی انجام شده است. هدف از این پژوهش پاسخ به این سؤال بود که فرهنگ سیاسی غرب، چگونه فرهنگی است؟ که برآیند آن بدین قرار شد؛ واژه‌ی فرهنگ به معنایی که امروزه به کار می‌رود حاصل یک تحول تاریخی است؛ چراکه تا قرن هیجدهم در غرب، فرهنگ به معنای کشت کردن، حراست کردن و پرستش کردن به کار می‌رفته است. اما از این قرن به بعد، فرهنگ معنای امروزی را پیدا می‌کند؛ یعنی شیوه‌ی زیستن. ولی با تکوین دولت‌های مدرن و شبه مدرن و دموکراتیک شدن جوامع، شکل جدیدی از فرهنگ، خلق می‌شود که آن را فرهنگ سیاسی می‌نامند؛ چراکه دولت‌های مدرن برای تأیید خود، نیازمند مشارکت مردم در عرصه‌های مختلف اجتماعی و سیاسی بودند. در یک تعریف، فرهنگ سیاسی می‌تواند جهت‌گیری مردم نسبت به امور سیاسی باشد. به‌طور کلی در جوامع غربی سه نوع شهروند و سه نوع فرهنگ سیاسی وجود دارد؛ یکم. شهروند منزوی با فرهنگ سیاسی محدود یا بسته؛ در این نوع فرهنگ سیاسی، جهت‌گیری‌های افراد نسبت به هدف‌های سیاسی فوق‌العاده ضعیف است. دوم. شهروند بی‌تفاوت با فرهنگ سیاسی تبعی یا انفعالی؛ در این نوع فرهنگ سیاسی افراد نمی‌توانند از کارایی سیاسی چندانی برخوردار باشند. سوم.

^۱ دکتری جامعه‌شناسی سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی تهران، ایران

شهروند متعهد با فرهنگ سیاسی مشارکتی یا فعال: در این نوع فرهنگ سیاسی مردم به طور نسبی در تکوین قوانین نقش دارند. به هر روی، طبق تحقیقات مورد بررسی، بین نوع جامعه و نوع فرهنگ سیاسی در غرب، رابطه‌ی معناداری وجود دارد. به دیگر عبارت، هرچقدر جامعه، از فرهنگ مشارکتی تر و تبعی‌تر برخوردار باشد، فرهنگ سیاسی آن جامعه، مدنی‌تر خواهد بود؛ که این، به مثابه‌ی تأثیرگذاری شهروندان، بر ساختار سیاسی، و متأثر شدن آن‌ها، از این ساختار است. همچنین، بین نوع شهروند و فرهنگ سیاسی در غرب، رابطه‌ی معنی‌داری وجود دارد؛ زیرا هر چه قدر فرهنگ سیاسی رقابتی‌تر باشد، به همان اندازه نوع شهروند هم متعهدتر خواهد بود؛ و به هر اندازه که نوع شهروند، منزوی‌تر باشد، فرهنگ سیاسی محدودتر خواهد بود.

واژگان کلیدی: جامعه، فرهنگ سیاسی، شهروند، غرب.

مقدمه

فرهنگ به‌تازگی در معناهایی به کار گرفته می‌شود که پیش‌ازاین رایج نبود. امروزه این واژه به فراوانی در زبان سیاسی به کار گرفته می‌شود. چراکه نظام‌های سیاسی با هر ساختار و کنشی علاقه‌مند هستند تا خود را با فرهنگ سیاسی مقبول در معرض و دیده دیگران قرار دهند. به‌هرروی، این واژه، در زبان سیاسی معاصر، به‌صورت واژه‌ای رایج، درآمده است. کنشگران سیاسی، آن را در هر موضع، آن‌قدر به کار می‌برند که نه‌تنها بتوانند خود را مقبول و مشروع نشان دهند؛ بلکه با استفاده از استفاده‌های مکرر این واژه، برای خود شأن و منزلت ایجاد کنند. شاید هدف آنان در به کار گرفتن واژه‌ای شریفی چون فرهنگ، اعطای نوعی مشروعیت، به بیانات خویش باشد. زیرا، واژه‌ی فرهنگ با بی‌اعتباری واژه‌ی ایدئولوژی روبه‌رو نبوده است. این استفاده‌ی نادرست از واژه، نباید سبب چشم‌پوشی از به کار بردن آن در جامعه‌شناسی سیاسی یا نادیده گرفتن فایده‌ی آن، در مرتبط ساختن پدیده‌های فرهنگی و پدیده‌های سیاسی شود. برای دستیابی به بُعد فرهنگی در سیاست، پژوهشگران از مفهوم فرهنگ سیاسی استفاده می‌کنند. به نظر می‌رسد که هر نظام سیاسی با نظامی از ارزش‌ها و تصورات، یا به بیانی دیگر با فرهنگی که خاص جامعه‌ای مشخص است، پیوستگی دارد.

به‌هرحال، به نظر می‌رسد که بخش بزرگی از فرهنگ و سیاست، صرفاً ذهنی باشد؛ زیرا چگونگی سازمان یافتن جامعه و سیاست بیشتر جنبه‌ی کیفی و انتزاعی دارد؛ به‌عنوان مثال، وقتی ما درباره‌ی امیدهای خود در جامعه می‌اندیشیم و یا انتظاراتی از جامعه‌ی خود داریم و همین‌طور در این زمینه‌ها اضطراب‌ها و نگرانی‌هایی نیز در ما وجود دارد؛ همه‌ی این موارد بیانگر دیدگاه سیاسی ما در جامعه است. این که ما چه کنش سیاسی داریم؟ چه دیدگاهی در مورد مسائل سیاسی جامعه داریم؟ و چه احساساتی نسبت به عملکرد سیاستمداران در جامعه داریم، به‌طورقطع، بیانگر فرهنگ سیاسی ما در جامعه است.

به صورت مشخص تر، وقتی عقایدمان درباره‌ی جامعه‌ی محل زندگی خودمان، مهم تر از همه‌ی واقعیت‌های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی باشد؛ یعنی در واقع، درک ما مهم تر از همه‌ی واقعیت‌های مزبور به نظر می‌رسد. همین رابطه بین ادراک و واقعیت نقش اساسی فرهنگ سیاسی را روشن و برجسته می‌کند.

در واقع، باورها، ارزش‌ها، هنجارها و نمادهای مردم، تلقی آن‌ها را نسبت به فرهنگ سیاسی نشان می‌دهد. به نظر می‌رسد که فرایند بازسازی اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی دولت‌های مدرن و شبه مدرن، موضوع فرهنگ سیاسی را مجدداً در کانون توجه قرار داده است. چراکه دولت‌های مدرن با کنترل نامریی حوزه‌های عمومی و خصوصی، تماس‌های اجتماعی و حس مسئولیت مدنی را که به‌طور معمول، حافظ سیاست دموکراتیک است، در بسیاری از مواقع، به صورت غیر آشکار، سرکوب و یا به چالش کشیده است. مجموعه این عوامل باعث شدند تا این پدیده‌ی اجتماعی-سیاسی مورد کندوکاو قرار بگیرد.

یافته‌های پژوهش

در ادامه ما به یافته‌های پژوهشمان، که آن‌ها را در بیست قسمت به صورت الف. واژه‌ی فرهنگ، ب. تعریف فرهنگ، پ. فرهنگ و جامعه، ث. ویژگی‌های فرهنگ، ج. مکاتب فرهنگی، چ. ضرورت تحول فرهنگی، ح. سیاست فرهنگی، خ. فرهنگ سیاسی مارکسیستی، د. فرهنگ سیاسی، ذ. ابعاد فرهنگ سیاسی، ر. انواع فرهنگ سیاسی، ز. نقش نخبگان در فرهنگ سیاسی، ژ. فرهنگ سیاسی جوامع مورد تحقیق، ژ.الف. جامعه‌ی انگلستان، ژ.ب. جامعه‌ی آمریکا، ژ.پ. جامعه‌ی ایتالیا، ژ.ت. جامعه‌ی مکزیک، ژ.ث. جامعه‌ی آلمان، س. نوگرایی فرهنگی، تنظیم کرده‌ایم؛ می‌پردازیم.

الف. واژه‌ی فرهنگ

واژه‌ی فرهنگ به معنایی که امروزه به کار می‌رود حاصل یک تحول تاریخی است. گر چه امروزه هم بر سر مفهوم فرهنگ اختلاف نظر به چشم می‌خورد، یا درست تر آن که وحدت نظر یافت نمی‌شود، با این حال کوشش جدی در مسیر دستیابی به هم‌رأیی و تقریب

مشاهده می‌شود که به‌هر حال از اهمیتی خاصی برخوردار است. فرایند فرهنگ در زبان‌های عمده‌ی اروپایی بدین گونه بوده است؛ در زبان آلمانی: معادل *Bildung* و به اعتباری دیگر *kultur* بوده است. در زبان انگلیسی: معادل *cultur* - کالچر - بوده است. در زبان فرانسه: *culture* - کولتور - را معادل فرهنگ می‌گیرند. آنچه بین این سه زبان مشترک است *culture* - کولتور - یعنی واژه لاتینی است که نشئت گرفته از ریشه‌ی *colere* است. این واژه طیف معنایی گسترده‌ای داشته است. برای مثال؛ مسکن گزیدن، کشت کردن، حراست کردن و پرستش کردن، تا قرن هیجدهم واژه‌ی فرهنگ در معنای فوق به کار می‌رفته است. اما از قرن هیجده به بعد، یکی از اسقفان انگلیسی به نام کیلالا در نامه‌ای فرهنگ را در معنایی متفاوت از معنای رایج بکار می‌گیرد. و فراگردی انسانی را منظور می‌کند. در صورتی که هر چند در زبان فارسی، واژه فرهنگ دستخوش تحولاتی شد، با این حال یک تفاوت عمده میان زبان فارسی و لاتین به چشم می‌خورد. و آن این است که این واژه از همان ابتدا در زبان فارسی، برخلاف زبان‌های اروپایی، بار معنوی بر دوش می‌کشیده است و از دیرباز در معنای ادب، عقل و آداب و معنای بسیاری از همین دست به کار رفته است. در مورد ریشه‌ی واژه‌ی فرهنگ، صادق کیا می‌نویسد؛ صورت پهلوی فرهنگ، *Frahang* است. در پهلوی به معنی تربیت، آموزش و پرورش، آنچه آموخته می‌شود، به کار می‌رفت. در فارسی رفته‌رفته معنی آن گسترده‌تر شد و شاید هم تا اندازه‌ای تیره‌وتار و ناروشن گردید. مثلاً جلال الدین محمد بلخی معروف به مولوی، فرهنگ را بارها به معنی چاره، نیرنگ و تدبیر به کار برده است. اما چیزی که از آغاز مشهود است این است که تحول واژه‌ی فرهنگ در زبان پهلوی و فارسی برخلاف لاتین، اساساً سیری غیرمادی داشته است. در اشعار رودکی، دقیقی مروزی، فردوسی طوسی، عنصری بلخی و فرخی سیستانی می‌توانیم این فرایند را مشاهده کنیم. در اینجا برای نمونه به چند بیت از فردوسی طوسی و یک سطر از نامه‌ی تنسر اکتفا می‌شود؛ ز دانا بپرسید پس دادگر / که فرهنگ بهتر بود یا گهر. چنین پاسخ داد بدو رهنمون / که

فرهنگ باشد، ز گوهر فزون. گهر بی هنر، زار و خوارست و سست / به فرهنگ باشد، روان تندرست. ز فرهنگ و رأی سیاوش بگوی / ز بالا و دیدار و گفتار اوی. در نامه‌ی تنسر آمده است؛ «از ننگ آن که هم راز و آواز مردم بی فرهنگ نشوند، دل در سنگ شکستند.» در نمونه‌های فوق‌الذکر، فرهنگ، خصلت معنوی دارد. در زبان فارسی در قیاس با زبان‌های اروپایی واژه‌ی فرهنگ؛ معنایی غیرمادی واضح‌تری دارد. حتی وقتی می‌گوییم فرهنگ ترافیک، منظورمان نوع خاصی از رفتار در حوزه‌ی راهنمایی و رانندگی است. یا وقتی می‌گوییم؛ فلانی فرهنگ آپارتمان‌نشینی ندارد، منظورمان این است که با قواعد و آداب سکونت در مجتمع‌های مسکونی آشنا نیست. هنگامی که می‌گوییم؛ فلانی فرهنگ خانه‌داری ندارد، یعنی نمی‌داند چگونه خانه و کاشانه‌ی خود را اداره کند. این معناها در زبان فارسی همگی به‌نوعی رفتار و به شیوه‌ی زیستن توجّه دارد. درحالی که در غرب معناهای دانشگاهی، پژوهشی و ادبی فرهنگ در معرض بررسی‌های ژرفا نگرانه قرار داشته‌اند و کاربردهای تازه‌ای برای آن یافته و پیشنهاد کرده‌اند. در زبان فارسی دانشگاهی و تحقیقاتی ایران این کاربردها هنوز دقیق نشده‌اند و بسیاری تنها بنا بر استنباط خود این واژه را به کار می‌گیرند. باوجوداین باید گفت تنها جایی که معنایی مشخص نسبتاً روشن از واژه‌ی فرهنگ به‌صورت منظم دنبال می‌شود همان رشته‌ی انسان‌شناسی در دانشگاه است. (پهلوان، ۱۳۸۸؛ ۶۷-۴۴)

ب. تعریف فرهنگ

قبل از این که فرهنگ را تعریف کنیم، لازم می‌دانم به چند نکته توجه شود؛ نکته‌ی اول، وجه تمایز انسان با غیر انسان کدام است؟ آیا آن‌گونه که لارش فوکو گفته، انسان موجودی است که می‌نوشد خواه تشنه باشد یا نباشد و در تمام فصول عشق‌ورزی می‌کند؟ آیا موجودی است که روح دارد یا حیوانی خردمند و آفریده‌ی اجتماعی است؟ چنین پرسش‌هایی، هم پاسخ‌های اندیشمندانه دارد و هم جواب‌های بی‌پایه. اما بدون اتکا به علم، بیشتر پاسخ‌ها گمراه‌کننده، سطحی و نادرست است. تمام تکاپوهای جامعه‌شناختی

و بوم‌شناختی با این پرسش آغاز می‌شود که، چه تفاوتی بین انسان و دیگر موجودات هست؟ این تفکر هر نتیجه‌ای که داشته باشد به پاسخی باارزش می‌رسیم که می‌گوید؛ «فقط انسان است که فرهنگ دارد.» (کوزر، ۱۳۸۵؛ ۴۳)

نکته‌ی دوم. ادوارد اریو می‌گوید: «وقتی همه‌چیز فراموش می‌شود، فرهنگ تنها چیزی است که در اندیشه می‌ماند.» براین اساس فراهم آوردن تعریفی واحد از فرهنگ نه تنها کاری آسان نیست که در اصل ناممکن است. مگر در مورد جامعه می‌توان به آسانی تعریفی جامع‌و مانع را ارائه داد. اما درعین حال، به چند تعریف که از تعاریف دیگر مهم‌تر هستند، اشاره می‌شود؛

کلوکھون، فرهنگ را به این شکل تعریف می‌کند؛ «فرهنگ شامل الگوهای است آشکار و نا آشکار از رفتار، که به واسطه‌ی نمادها حاصل می‌شود و انتقال می‌یابد، نمادهایی که دست آوردهای متمایز گروه‌های انسانی و از جمله تجسم‌های آن‌ها را در کار ساخت‌ها تشکیل می‌دهند.» (گولد، ۱۳۸۴: ۶۳۰)

بروس کوئن، فرهنگ را بدین شرح تعریف می‌کند؛ «آنان که افراد جامعه را به دو گروه بافرهنگ و بی‌فرهنگ تقسیم می‌کنند، تصویری نادرست و عامیانه از جامعه دارند؛ از دیدگاه جامعه‌شناسی، هیچ فرد بزرگ‌سال و طبیعی بی‌فرهنگ نیست. فرهنگ را می‌توان به مجموعه رفتارهای اکتسابی و ویژگی‌های اعتقادی اعضای یک جامعه‌ی معین تعریف کرد. بنابراین هر جامعه‌ای فرهنگی دارد که از نسلی به نسل بعد منتقل شده است. این فرهنگ، نهادهای دینی، زبان، ارزش‌ها، باورها، قوانین، سنن، علوم و صنایع را در برمی‌گیرد. این مجموعه را، هم‌نهادهای رسمی، مانند مدرسه و هم‌نهادهای غیررسمی، مانند گروه‌های هم‌سن‌وسال، از نسلی به نسل دیگر انتقال داده است.» (کوئن ۱۳۸۷: ۵۹).

اتوکلاین برگ، در تعریف فرهنگ می‌نویسد؛ «فرهنگ از نظر عامه‌ی مردم به معنی موفقیت هنری و فکری و متعالی است، ولی از نظر جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان، فرهنگ افزون بر همه‌ی این‌ها، شامل تمام چیزهایی است که فرد از جامعه‌ی خود کسب می‌کند،

یعنی همه‌ی عادات و اعمالی که فرد از راه تجربه و سنت آموخته است، و نیز تمام اشیاء مادی که به وسیله یک گروه تولید می‌شود. به علاوه در آنچه می‌خوریم، می‌آشامیم و می‌پوشیم و در انواع خانه‌هایی که بنا می‌کنیم و در روابطمان با اعضای خانواده‌ی خود و با سایر افراد جامعه، در آنچه می‌آموزیم، در تصورمان از خوب و بد، در آرزوهایمان، در نظرمات نسبت به سایر جامعه‌ها و تجلیات فرهنگ مشهود است.» (روح‌الامینی، ۱۳۸۶: ۱۸)

آنتونی گیدنز، فرهنگ را بدین شکل تعریف می‌کند؛ «فرهنگ عبارت است از ارزش‌هایی که اعضای یک گروه معین دارند، هنجارهایی که از آن پیروی می‌کنند، و کالاهای مادی که تولید می‌کنند. منظور از ارزش‌ها، آرمان‌های انتزاعی هستند، حال آن‌که هنجارها اصول و قواعد معینی هستند که از مردم انتظار می‌رود، آن‌ها را رعایت کنند. هنجارها نشان‌دهنده‌ی بایدها و نبایدها در زندگی اجتماعی هستند.» گیدنز، معتقد است؛ «مفهوم فرهنگ آن‌گونه که جامعه‌شناسان آن را به کار می‌برند شامل فعالیت‌هایی همانند، هنر، ادبیات، موسیقی، نقاشی و امور بسیار دیگر است. فرهنگ به مجموعه شیوه‌ی زندگی اعضای یک جامعه اطلاق می‌شود؛ چگونگی لباس پوشیدن آن‌ها، رسم‌های ازدواج و زندگی خانوادگی، الگوهای کارمندان، مراسم مذهبی و سرگرمی‌های اوقات فراغت، همه را دربرمی‌گیرد. همچنین شامل کالاهایی می‌شود که تولید می‌کنند و برای آن‌ها مهم است مانند: تیر و کمان، فیش، کارخانه، ماشین، رایانه، کتاب و مسکن. (گیدنز، ۱۳۸۳: ۵۵)

سرانجام تعریفی که ادوارد تیلور، از فرهنگ ارائه می‌دهد؛ یکی از مهم‌ترین تأثیرات تیلور، - پدر انسان‌شناسی بریتانیا - به تعریف او از فرهنگ مربوط می‌شود او فرهنگ را این‌گونه تعریف می‌کند؛ «فرهنگ یا تمدن در معنای وسیع مردم نگارانه‌ی خود مجموعه‌ی پیچیده‌ای است که شامل دانش، باور، هسته، اخلاقیات، قانون، رسوم و هر توانایی و یا عادت دیگری است که انسان به دست می‌آورد.» تیلور، در سطور اولیه‌ی اثر ارزنده‌ی

خود با عنوان فرهنگ بدوی^۱ نخست به تعریف فرهنگ در معنای تخصصی یا انسان‌شناختی امروزی آن پرداخته است. این تعریفی است که بوهانان و گلایزر، معتقدند تنها تعریفی است که بیشتر انسان‌شناسان می‌توانند آن را به‌درستی نقل کنند و در صورت ثقیل بودن سایر تعاریف به آن متوسل می‌گردند. (مور، ۱۳۹۱: ۲۵). ساموئل هانتینگتون، می‌گوید: قرن بیستم، قرن ایدئولوژی است؛ درحالی‌که قرن بیست و یکم، قرن فرهنگ است. (اشمیت، اینگلهارت، ۱۳۸۵: ۲۱۲)

پ. فرهنگ و جامعه

در اینجا باید به یک نکته توجه کرد و آن همبستگی بین فرهنگ و جامعه است. جامعه بر اساس فرهنگ شکل می‌گیرد و البته فرهنگ در جامعه به وقوع می‌پیوندد و سیر می‌کند. از این رو قابل اشاعه، انتقال و واگذاری، درخور تغییر و تکثیر است. به همین اعتبار در ضمن می‌توان هر جامعه را یک فرهنگ دانست. زیرا هر جامعه‌ای فرهنگ خاصی خود را شکل می‌دهد و می‌سازد. بر این اساس فرهنگ را به دو چهره می‌توان تشبیه کرد: انسان خالق فرهنگ و در همان حال مخلوق فرهنگ است. با آن‌که باید گفت که هر جامعه‌ای فرهنگ خاص خود را دارد، باز ممکن است این تصور پیش آید که اگر انسان فرهنگش را می‌آفریند، پس می‌باید در سراسر عرصه‌ی بشری با یک فرهنگ مواجه می‌بودیم؛ نه فرهنگ‌های مختلف. همان‌گونه که مشخص است انسان برخلاف حیوان، نسبت به پیرامونش واکنش‌های متفاوت نشان می‌دهد. بنابراین انسان‌هایی که در موقعیت‌های مختلف قرار می‌گیرند، واکنش‌های گوناگون نسبت به پیرامون خودشان نشان می‌دهند؛ و همین واکنش هنگامی که در طول زمان از استمرار برخوردار شوند ویژگی‌ها و خصوصیات یک فرهنگ را می‌سازد و آن را از فرهنگ‌های دیگر متمایز می‌سازد. بنابراین مفضل فرهنگ و جامعه و جامعه‌شناسی فرهنگ، ناشی می‌شود از خود واژه‌ی فرهنگ؛ منظور همان پیچیدگی‌هایی است که در ارتباط با مفهوم و معنای فرهنگ وجود دارد.

1. primitive culture

(پهلوان، ۱۳۸۸: ۸۰) لذا، عناصر کانونی فرهنگ را می‌توان در پنج دسته تقسیم‌بندی نمود، که به ترتیب عبارت‌اند از؛ دین، زبان، تمدن، سابقه مشترک ذهنی و عینی و ارزش‌ها و نظم نمادین. (آزاد ارمکی، ۱۳۸۷: ۷۲)

ت. ابعاد فرهنگ

فرهنگ شناسان معتقدند فرهنگ دارای سه بُعد است: یکم، بعد مادی؛ بُعد مادی فرهنگ، شامل همه‌ی موضوعاتی است که فرهنگ را به نمایش می‌گذارند؛ به بیان دیگر از طریق آن‌ها می‌توان فرهنگ را مشاهده کرد. کنار شکل‌های بیانی و نمایشی و تجسمی شناخته شده مانند: هنر، ادبیات، نمایش، فیلم، رادیو، تلویزیون، اینترنت و ... در ضمن می‌توان تجلیات فرهنگ را در معماری، پوشاک و همچنین کالاهای مصرفی و محصولات فرهنگ روزمره و فرهنگ مردمی نیز آشکارا دید. دوم، بُعد ذهنی؛ منظور از بُعد ذهنی، بُعد معنوی است. این وجه از فرهنگ شامل اسطوره‌ها، ذهنیت از جهان-یعنی تصوّر ذهنی از دنیا در یک فرهنگ- باورها و اعتقادات مذهبی و سیاسی، ارزش‌ها، هنجارها و همچنین شیوه‌های فکری و احساسی جمعی می‌شود. خلاصه آنچه را که بتوان تحت عنوان خلق و خوی یک جامعه طبقه‌بندی کرد، فرهنگ ذهنی می‌نامیم. سوم، بعد اجتماعی؛ بُعد اجتماعی فرهنگ از سویی شامل شیوه‌های عمل اجتماعی، آیین‌ها و شکل‌های ارتباطی می‌شود و از سوی دیگر دربرگیرنده‌ی نهادهای اجتماعی یا به عبارت دیگر شامل حاملان فرهنگ یا ناقلان فرهنگ می‌شود. (پهلوان، ۱۳۸۸: ۹۱)

ث. ویژگی‌های فرهنگ

در ادامه، ویژگی‌های فرهنگ که در سه دسته تقسیم‌بندی شده‌اند، تبیین می‌شوند؛ یکم. فرهنگ عام، ولی خاص، است؛ فرهنگ به عنوان این که یک معرفت بشری است عام است؛ یعنی در همه‌ی جوامع، این میراث مشترک و ثروت عمومی - حیوان آفریننده‌ی فرهنگ - دیده می‌شود. دوم. فرهنگ متغیر، ولی ثابت، است؛ تمام پدیده‌های اجتماعی بنا بر مقتضیات زمان و بر اساس اختراعات و نیازها و آمدورفت‌ها دستخوش تغییر و تحول است

و ثبات، به مفهوم فیزیکی کلمه، در هیچ‌یک از جنبه‌های فرهنگی یافت نمی‌شود و تنها فرهنگ مُرده که آثارشان را از خلال اوراق تاریخ و حفریات باستان‌شناسی می‌توان دید؛ ثابت‌اند و گرنه، زندگی جوامع انسانی نمی‌تواند ساکن و ثابت باشد در نتیجه سنن و آداب و آرزوها و تکنیک و هنر و بالاخره فرهنگ آنان نیز تابع این تطور است و در واقع این تغییر راز بقاء و هستی فرهنگ است. (ربانی، ۱۳۸۰؛ ۴۱) سوم. فرهنگ اجباری، ولی اختیاری، است. فرهنگ، الزاماً تمام حیات اجتماعی ما را در برمی‌گیرد ولی به‌ندرت خود را بر افکار و معارف و اعمال ما تحمیل می‌کند. یعنی انسان از بدو تولد، خواسته یا ناخواسته غذا خوردن، لباس پوشیدن، نشستن، حرف زدن، و سرانجام شناخت ارزش‌ها را در خانواده فرامی‌گیرد. کاربرد هوش و استعداد و مهارت‌ها و آموخته‌های دیگر، افراد را به فضای اختیار می‌کشاند، که پی‌آمد آن اختراع، اکتشاف و توسعه و دگرگونی‌های تکنیکی و زیستی و فکری است. (روح الامینی، ۱۳۸۵؛ ۴۲-۵)

ج. مکاتب فرهنگی

از میان مکاتب جامعه‌شناسی که فرهنگ را مورد کندوکاو قرار داده‌اند باید به مکاتب شیکاگو و فرانکفورت اشاره کرد. (پهلوان، ۱۳۸۸؛ ۲۱۳-۱۹۸) مکتب فرانکفورت، در مرحله‌ی بلوغ خود، متضمن سه عنصر مرتبط به هم بود؛ نخست، نقدی معرفت‌شناختی و روش‌شناختی از پوزیتیویسم یا به‌طور اعم از علم‌گرایی داشت. دوم، نگرش انتقادی نسبت به تأثیر ایدئولوژیک علم و تکنولوژی به‌عنوان عاملی عمده در خلق شکل جدیدی از سلطه‌ی فن‌سالارانه- دیوان‌سالارانه داشت. سوم. نوعی دل‌مشغولی نسبت به صنعت فرهنگ و به‌طور عام‌تر نسبت به جنبه‌های فرهنگی سلطه داشت. (تنهایی، ۱۳۹۱؛ ۲۹۶) مکتب فرانکفورت در واقع در آغاز محل تجمع دگراندیشان مارکسیست بود. اینان در همان حال منتقدان جدی نظام سرمایه‌داری به‌شمار می‌رفتند و به این عقیده بودند که برخی از پیروان مارکس، بخش‌هایی از اندیشه‌ی او را به صورتی گزینشی و با تفسیری سخت محدود و تنگ‌نظرانه دنبال می‌کنند و تنها به دفاع از احزاب کمونیست و سوسیال‌دموکراسی و توجیه

سیاست‌های آنها می‌اندیشند. (پهلوان، ۱۳۸۸: ۲۲۳-۲۷) تئودور آدورنو و ماکس هورکهایمر، به‌عنوان دو نظریه‌پرداز این مکتب، این سؤال را مطرح می‌کنند؛ که چرا نوع بشر به‌عوض پانهادن به وضعیتی حقیقتاً انسانی، بیشتر در نوع جدیدی از توحش غرق می‌شود؟ این نظریه‌پردازان معتقدند علت این امر آن است که هنوز موانع فرهنگی، یعنی موانع تفکر و موانع روشننگری، در جامعه وجود دارد که می‌بایست زدوده شوند. (هورکهایمر، ۱۳۸۹؛ ۱۷، ۳۲، ۲۰۹).

چ. ضرورت تحول فرهنگی

چنانچه مشخص است توسعه‌ی اقتصادی، به وضعیت مطلوبی از اقتصاد اطلاق می‌شود که حاصل مجموعه‌ای از فعالیت‌های انسان‌هاست و فعالیت‌های انسانی نوعی رفتار محسوب می‌شوند و رفتارها نیز متأثر از فرهنگ است در نتیجه می‌توان گفت که رسیدن به وضعیت مطلوب اقتصادی یا توسعه‌ی اقتصادی، نتیجه‌ی رفتارهایی خاص است. این رفتارهای خاص، بدون وجود فرهنگ خاص، ممکن نیست. لذا تا این فرهنگ خاص به وجود نیاید آن رفتارهای خاص به وجود نخواهد آمد. (موسائی، ۱۳۹۰؛ ۷۰) مالدینوفسکی معتقد است دو نوع فرهنگ داریم؛ الف. فرهنگ مادی، ب. فرهنگ معنوی. فرهنگ مادی به عادات اجتماعی و نهادها اشاره دارد. فرهنگ معنوی به مجموعه باورها، اندیشه‌ها و ارزش‌های مشترک در میان اعضای یک جامعه اشاره دارد. (پهلوان، ۱۳۹۰: ۱۴)

مالدینوفسکی با انصراف از تاریخ به‌مثابه‌ی نخستین اصل تبیین جامعه، فرضیه‌ای را مطرح می‌کند که به‌موجب آن جامعه یک کل را تشکیل می‌دهد که اجزایش کارکردی برای تعادل کل ایفا می‌کند. (روشه، ۱۳۹۱؛ ۱۵)

نظریه‌ی نیازهای مالدینوفسکی، نقش کلیدی در رویکرد کارکردی او نسبت به فرهنگ دارد. بیانیه‌ی نظری است که فرد و جامعه را به هم مرتبط می‌کند و یک مفهوم ساده است: وجود فرهنگ برای برآوردن نیازهای اساسی بیولوژیکی، روان‌شناختی و اجتماعی فرد است. اما اگر ما درک درستی از عقاید مالدینوفسکی در مورد کارکرد سلسله‌مراتب نیازها و

نقش نمادگرایی^۱ نداشته باشیم و چارچوب فکری اندیشه مالینو فسکی را نادیده بگیریم، این نظریه بسیار ساده‌انگارانه به نظر خواهد رسید. نخست، آن‌که مالینوفسکی دیدگاهی روان‌شناختی نسبت به کارکرد داشت: کارکرد را در ساده‌ترین و اساسی‌ترین جنبه‌ی رفتار انسانی می‌توان به‌عنوان ارضای یک انگیزه‌ی ارگانیکی به‌وسیله‌ی یک عمل صحیح تعریف کرد. مسلماً شکل و کارکرد، به طرز جدایی‌ناپذیری باهم ارتباط دارند. مالینو فسکی این قیاس فیزیولوژیکی را بیشتر ربط داد. (مور، ۱۳۹۱: ۱۶۹)

ح. سیاست فرهنگی

در ادامه به سیاست فرهنگی و فرهنگ سیاسی مارکسیستی پرداخته می‌شود. سیاست فرهنگی که مجموعه اقدامات دولت در حوزه‌ی فرهنگی است. روزگاری فون کلاو سویتس - نظریه‌پرداز نظامی پروس - سخنی داهیانگفت؛ و جنگ را ادامه‌ی سیاست دانست؛ اما با ابزاری دیگر. بنابراین با الهام از او باید سیاست فرهنگی را ادامه‌ی سیاست دانست اما با ابزار فرهنگی. در اینجا باید به سیاست فرهنگی سنتی اشاره شود؛ منظور آن است که فرهنگ به مدد اشکال سنتی، چون موزه، کتابخانه و تئاتر در دسترس مردم قرار بگیرد. از این رو تأکید بر عرضه است و هدف افزایش مصرف فرهنگی است. مراکز فرهنگی، نشانگر چنین سیاستی هستند. کلود فابریو، معتقد است فرهنگ یا محصول رفاه اقتصادی است و یا محصول دوران فقر است. فابریو در ادامه‌ی بحثش دست به یک کار شگفت‌انگیز می‌زند؛ او می‌گوید: فرهنگی که محصول رفاه اقتصادی باشد یک فرهنگ درباری است و فرهنگی که محصول دوران فقر باشد یک فرهنگ مردمی است. فابریو می‌گوید: سیاست فرهنگی یعنی هم‌گرا ساختن اقدام‌های جمعی به‌منظور تحقق اهداف معین، و برنامه‌ریزی به‌منظور استفاده از منابع. هر سیاست یعنی روند انتخاب گزینه‌های عمومی در جامعه‌ای معین. پیش از آن‌که سیاست فرهنگی در کشوری تنظیم گردد. (پهلوان، ۱۳۹۰: ۳۰۴-۱۳۹) حال این سؤال مطرح می‌شود که چرا بیشتر مردم الگوهای

1. symbolism

فرهنگی را رعایت می‌کنند؟ این مسئله دو دلیل روشن دارد. نخست این که فرد با پیروی کردن از یک عادت، همبستگی خود را به گروه ثابت می‌کند و از احساس تنهایی نجات می‌یابد. دوم، اگر قرار زندگی اجتماعی داشته باشد با توجه به شبکه‌ی تقسیم کار، مراعات الگوهای فرهنگی ضروری است. افرادی را مجسم کنید که در یک منزل زندگی می‌کنند ولی همیشه غذای خود را در زمان مختلف و در اتاق‌های متفاوت تهیه و صرف می‌کنند. (کوزر، ۱۳۸۵؛ ۶۷) اما مهم‌تر از این‌ها باید به ارتباط پیشرفت فنی و فرهنگ اشاره کرد. زیرا پیشرفت فنی موجب می‌گردد که دو راه در برابر رشد فرهنگی باز شود. اول. انسان می‌تواند از ساعات فراقت، برای رشد فرهنگی خود بهره‌بردارد. دوم. توسعه و فراوانی وسایل فرهنگی، به همه امکان دسترسی به آن‌ها را می‌دهد. (دوورژه، ۱۳۹۱؛ ۷۱)

در ادامه به نظام دموکراتیک می‌پردازیم تا نه تنها چگونگی تکوین و ارتباط دو پدیده‌ی فرهنگی و سیاسی را شاهد باشیم بلکه چگونگی این ارتباط را دریابیم. یک نظام دموکراتیک از چهارپایه یا رکن اصلی تشکیل شده است. این چهار رکن عبارت‌اند از؛ یکم. جامعه‌ی دموکراتیک. دوم. دولت شفاف و پاسخگو. سوم. انتخابات آزاد و عادلانه. چهارم. حقوق مدنی و سیاسی. که ما در اینجا به مورد چهارم که به بحث مربوط می‌شود، می‌پردازیم. (بیتام، ۱۳۸۸؛ ۵۲)

البته لازم است قبل از آن مفهوم شهروندی مورد کندوکاو قرار بگیرد سپس به حقوق آن پرداخته شود. مفهوم شهروندی از لحاظ تاریخی وابسته به توسعه‌ی دموکراسی است. گرچه ایده‌ی مشارکت در امور عمومی در جامعه‌های باستانی یونان به ظهور رسیده است اما این ایده از قرن هجدهم در چارچوب انقلاب‌های آمریکایی و فرانسوی تحکیم می‌یابد. همین‌طور، در بسیار از کشورها مفهوم شهروندی ارتباط تنگاتنگی با مفهوم ملیت دارد. در چارچوب دولت-ملت، شهروند دارنده‌ی یک تکه از حاکمیت ملی است. در نتیجه فقط دارندگان ملیت شهروند هستند و تنها آنان می‌توانند حقوق سیاسی اعمال کنند. (دورماگن، ۱۳۸۹؛ ۱۱۹) مارشال شهروندی را دربردارنده‌ی سه نوع حقوق می‌داند؛ حق

مدنی، حق سیاسی و حق اجتماعی. حقوق مدنی عبارت‌اند از؛ حفظ آزادی‌های فردی، شامل، آزادی شخصی، آزادی بیان، اندیشه و عقیده، حق مالکیت شخصی، حق انعقاد قراردادهای معتبر و حق برخورداری از عدالت. مارشال معتقد بود که به خاطر ایجاد نهادهای مدرن، دادگاه‌های مدنی و جزایی، حقوق مدنی در قرن هیجدهم شروع به توسعه نمود. حقوق سیاسی دربردارنده‌ی حق مشارکت در اعمال قدرت سیاسی به‌عنوان یکی از اعضای نهاد برخوردار از اقتدار سیاسی و یا به‌عنوان یکی از انتخاب‌کنندگان اعضای چنین نهادی است. به عقیده‌ی مارشال این حقوق که قبلاً تعداد محدودی از آن برخوردار بودند تنها در قرن بیستم با گسترش حق رأی عمومی برای همه‌ی افراد بالغ، به حقوق شهروندی تبدیل شدند. (نش، ۱۳۸۹؛ ۱۹۳)

خ. فرهنگ سیاسی مارکسیستی

تحلیل مارکس از زیربنا و روبنا مانند بسیاری از جامعه‌شناسان دیگر عین‌گرایانه و واقع‌گرایانه است. ابن‌خلدون نیز بر آن بود که نخست اوضاع معیشتی جامعه باید مورد مطالعه قرار گیرد تا امور فرهنگی شناخت پذیر شوند. تنها نکته‌ای که به نظر می‌آید چارچوب نظری مارکس را مبهم نشان دهد اشاره‌ی معروف او به این نکته است که شرایط اجتماعی تعیین‌کننده‌ی آگاهی اجتماعی است. (تنهایی، ۱۳۹۱؛ ۲۰۳) نظریه‌های مارکسیستی و فرهنگ سیاسی در یک چیز اشتراک دارند؛ هر دو رفتار سیاسی را محصول مجموعه‌ی اندیشه‌های رایج در نظر می‌گیرند، اما از این جهت متفاوت‌اند که فرهنگ سیاسی استدلال می‌کند این مجموعه اندیشه‌ها به هر تعداد می‌توانند وجود داشته باشند یا وجود دارند، در صورتی که برای مارکسیسم در نهایت تنها یک مجموعه از اندیشه‌ها، یعنی اندیشه‌های طبقه‌ی حاکم مسلط مهم است. (راش، ۱۳۸۹؛ ۲۰۸)

د. فرهنگ سیاسی^۱

¹ Political culture

در تعبیری موسع و عام، فرهنگ سیاسی هر جامعه را می‌توان مجموعه‌ی متنوعی از عوامل و عناصر مختلفی دانست که در طول تاریخ مردم هر جامعه با آن‌ها سروکار داشته و دارند. از جمله مهم‌ترین این عناصر عبارت‌اند از مجموعه‌ی خاطرات و یادمان‌هایی که مردم در اذهان خود دارند؛ روش یا شیوه‌ای که انواع مختلف روابط و مناسبات شخصی خود را بر اساس آن شکل داده و پی‌ریزی می‌کنند، اعتقادات، ارزش‌ها، باورها و هنجارهایی که درباره‌ی نظام سیاسی دارند، نقشی که در نظام سیاسی بر عهده می‌گیرند و نحوه‌ی نگرش آنان به شأن و جایگاهشان در نظام سیاسی و تمامی این عناصر دست‌به‌دست هم داده و فرهنگ سیاسی یک جامعه را می‌سازد. (نوذری، ۱۳۸۱؛ ۲۰۵)

فرهنگ در وسیع‌ترین مفهوم خود، شیوه‌ی زندگی مردم است. جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان گرایش دارند تا بین فرهنگ و سرشت تمایزی قائل شوند؛ بدین صورت که فرهنگ آنچه است که از نسلی به نسل دیگر از طریق ارثی و بیولوژیکی کسب می‌شود. فرهنگ سیاسی با افکار عمومی تفاوت دارد؛ زیرا برخلاف افکار عمومی که واکنش مردم است به مسئله یا مشکل خاصی، فرهنگ سیاسی بر اساس ارزش‌های بلندمدت شکل می‌گیرد. (هیوود، ۱۳۸۷؛ ۲۵۷) یکی از دلایل تجدید علاقه به فرهنگ سیاسی، تفاوت بارز الگوهای توسعه در کشورهای جهان سوم بود. اقتصاد کشورهای دارای سنن کنفوسیوسی که تازه گام در راه صنعت گسترتری گذاشته‌اند با موفقیت چشمگیری قرین بوده است. (فولادوند، ۱۳۸۹؛ ۳۳۵)

درواقع فرهنگ سیاسی، مجموعه‌ی پویایی از عناصر ذهنی، عینی، درونی شده و تکامل‌یافته است که فضای ذهنی و ادراکات عمومی جامعه را در برمی‌گیرد. بنابراین هیچ تحولی در فرهنگ سیاسی بدون دگرگونی و تغییر در محیط سیاسی و اجتماعی حاصل نمی‌شود. به این ترتیب می‌توان گفت ایستار، بازتاب استعداد و توانا بودن انسان است که از میان اصولی کلی، شناخته می‌شود و موضوعی مناسب برای مطالعه قوانین حاکم بر اعمال و اندیشه‌های انسان است. (مصلی نژاد، ۱۳۸۹؛ ۲۰)

ذ. ابعاد فرهنگ سیاسی

در نظام‌های سیاسی متفاوت، فرهنگ سیاسی از سه بعد می‌تواند نشئت گیرد: یکم. ابعاد شناختی؛ دانش نسبت به نظام سیاسی، نهادها و مسئولین آن، ورودی‌ها و خروجی‌های این نظام سیاسی. دوم. ابعاد احساسی؛ احساساتی که شهروند نسبت به نظام سیاسی و مسئولین و عملکرد آن‌ها دارد. سوم. ابعاد ارزیابی؛ نحوه‌ی تجزیه و تحلیل شهروندان از مسائل سیاسی جامعه و کشور خود. این سه بُعد فرهنگ سیاسی که توسط گابریل آلموند و سیدنی وربا طراحی شده، سه نوع فرد سیاسی را نیز متصور شده است که در جدول ذیل بیان می‌شوند:

جدول یک: تطابق یا عدم تطابق میان فرهنگ سیاسی و ساختار سیاسی

شهروند متعهد	شهروند بی تفاوت	شهروند منزوی شده	
مثبت	مثبت	مثبت	ابعاد شناختی
مثبت	بی تفاوت	منفی	ابعاد احساسی
مثبت	بی تفاوت	منفی	ابعاد ارزیابی

سه نوع شهروند یا فرد سیاسی در نظام‌های سیاسی در این تطابق بررسی شده است. هنگامی که شهروند به سیستم متعهد است و خود را جزئی از آن تصور می‌کند، نه تنها شناخت دارد بلکه احساسات و ارزیابی‌های مثبت نیز دارد. در این نوع تقسیم‌بندی، شخص در نظام سیاسی شهروند متعهد است و نه جایگاه ندارد و در نتیجه شهروند نیست. در عین حال، نسبت به نظام سیاسی شناخت دارد، اما نه احساس دارد و نه علاقه‌ای به ارزیابی عملکرد و ستانده‌های نظام سیاسی. در تقسیم‌بندی سوم، شخص حتی بی تفاوت هم نیست بلکه به مراتب جایگاهی منفی‌تر برای خود قائل است؛ بدین صورت که شناخت مناسبی از نظام سیاسی دارد ولی نسبت به آن، احساسات و ارزیابی‌هایی منفی با خود حمل می‌کند. (سریع‌القلم، ۱۳۸۹: ۲۹-۱۱).

ر. انواع فرهنگ سیاسی

انواع فرهنگ سیاسی را در سه دسته می‌توان طبقه‌بندی کرد: یکم. فرهنگ سیاسی محدود یا بسته؛ در این نوع فرهنگ، جهت‌گیری‌های افراد نسبت به هدف‌های سیاسی فوق‌العاده ضعیف است و مردم تصور نمی‌کنند که می‌توانند در شکل‌گیری و دگرگونی هدف‌های سیاسی مؤثر باشند. افراد نه نسبت به نهادهای سیاسی کشور و مسائل و تصمیمات ملی احساس وابستگی می‌کنند و نه تصویر روشنی از نظام سیاسی در ذهن دارند. در فرهنگ مزبور با آن که ممکن است افراد در سطوح محلی در تصمیم‌گیری‌ها دخالت داشته باشند، اما نمی‌توانند این تصمیمات و سیاست‌ها را به کل نظام سیاسی مرتبط سازند. دوم. فرهنگ سیاسی تبعی یا انفعالی؛ در این نوع فرهنگ سیاسی ممکن است افراد از وجود نظام سیاسی و داده‌های آن آگاهی داشته و به آن علاقه‌مند یا از آن متنفر باشند. ولی به علت نبود نهادهای بیانی و تجمع‌خواست‌ها و تقاضاها و یا ضعف ساختارهای نهادی افراد نمی‌توانند از کارایی سیاسی چندانی برخوردار باشند. در این نوع فرهنگ، نخبگان سیاسی سخنگوی خواست‌های مردم هستند. (بال، ۱۳۹۰؛ ۸۳) سوم. فرهنگ سیاسی مشارکتی یا فعال: در این فرهنگ مردم به‌طور نسبی در نهادهای - طرح‌خواست‌ها و تقاضاها - و نیز داده‌ها - استراتژی‌ها، قوانین و طبقه‌بندی اولویت‌ها - نقش دارند و نسبت به رفتار نخبگان سیاسی حساس‌اند. در کشورهای برخوردار از این فرهنگ سیاسی، شهروندان از لحاظ روانی بر این باورند که می‌توانند به‌نظام سیاسی کمک و مساعدت کنند و بر تصمیمات مؤثر واقع شوند. همان‌گونه که نمونه‌ی آرمانی و بر را در اشاره به سه نوع اقتدار سنتی، قانونی و فرهمند، در دنیای واقعی به‌صورت ترکیبی از اشکال سه‌گانه‌ی مزبور می‌توان برای توضیح شیوه‌ی کار حکومت‌ها و نظام‌های سیاسی به کار گرفت. (قوم، ۱۳۸۷: ۷۲-۴)

ز. نقش نخبگان در فرهنگ سیاسی

در این روند، نخبگان می‌توانند از مطلوبیت سیاسی و اجتماعی لازم برخوردار شوند که از پیوندی ارگانیک با گروه‌های اجتماعی برخوردار باشند. جابه‌جایی قدرت در ساختار

سیاسی جوامع را باید بازتاب چنین شرایطی دانست. (مصلی نژاد، ۱۳۸۹: ۲۹) در ادامه به بررسی فرهنگ سیاسی جوامع انگلستان، آمریکا، ایتالیا، مکزیک و آلمان می‌پردازیم.

ژ. فرهنگ سیاسی جوامع مورد تحقیق

ژ.الف. جامعه‌ی انگلستان

با توجه به این که در انگلستان نظام سرمایه‌داری متولد شده است، جامعه‌ی طبقات اجتماعی، اقتصادی ناشی از رشد سرمایه‌داری را پذیرفته است. از آنجا که صاحبان ثروت با زحمت ثروت خود را به دست آورده‌اند، جامعه به تدریج معتقد شده است هر که با کار و تلاش دنبال ثروت برود، اشتغال تولید می‌کند و بنگاه‌های جدیدی را ایجاد می‌نماید و ضمن ثروتمند شدن، بخشی از جامعه را نیز صاحب شغل و امکانات و زندگی می‌نماید. این اندیشه که دولت مسئول تولید ثروت، کار، سرمایه و پس‌انداز نیست و افراد خصوصی چنین مسئولیتی دارند، خودبه‌خود در طی چند قرن چنین فرهنگی را ایجاد کرده است. فراتر از این باور، در جامعه‌ی انگلستان این اعتقاد وجود دارد که طبقات ثروتمند، تحصیل کرده و دنیادیده باید مناصب سیاسی را به عهده گیرند، زیرا آن‌ها بهتر مصالح کشور را می‌دانند و بقیه‌ی اقشار از تشخیص صحیح سیاسی آن‌ها بهره‌مند می‌شوند. پذیرفتن کسی که بهتر از من، تجربه بیشتری از من دارد، بهتر تشخیص می‌دهد و تراکم ذهنی و فکری و تخصص عمیق‌تری دارد پی آمده‌ای وسیع اجتماعی و سیاسی دارد. حس این که شهروند در جایگاه طبیعی خود قرار گرفته و اعتقاد به این که دیگران در حرفه‌ی او نیز به‌واسطه‌ی فکر و زحمت و تجربه در جایگاه بهتری قرار دارند، بالاترین سطح امنیت روانی و امنیت اجتماعی است. در فرهنگ اجتماعی و سیاسی انگلستان همه به این باور رسیده‌اند که هر تری، آنتی‌تری دارد، هر سیاستی مخالف دارد، هر اندیشه‌ای متضاد دارد، هر تصمیمی دارای تناقضات است، هر علمی ناخالصی‌هایی هم دارد، هر سیاستمداری نقاد دارد و هر حرکتی باید انتظار مخالفت داشته باشد؛ از این رو، در معنا، مفهوم و لغت

تفاوت^۱ قید طبیعی را آورده‌اند. به عبارت دیگر طبیعی است که تفاوت، تضاد، تناقض، اختلاف و انتقاد وجود داشته باشد و همه در انتظار چنین وضعی زندگی کنند و تصمیم می‌گیرند. (سریع‌القلم، ۱۳۸۹: ۳۳)

ژ.ب. جامعه‌ی آمریکا

در مقابل مثال انگلستان، آمریکا قرار دارد که از همگونی انگلستان برخوردار نیست؛ آمریکا جامعه‌ای متنوع است. تنوع قومی، ملی و مذهبی که از اوایل قرن نوزدهم با مهاجرت اروپائیان آغاز شده و در اواخر قرن بیستم با مهاجرت آسیایی ادامه پیدا کرده است هم‌اکنون نزدیک به چهل درصد جامعه‌ی آمریکایی ریشه‌ی غیر آنگلو ساکسون دارند. به‌رغم تنوع قابل توجه افراد و سوابق قومی، ملی و مذهبی، جامعه‌ی آمریکایی در حفاظت از بعضی ویژگی‌های فرهنگ سیاسی از خود پایداری نشان داده است. تحمل تنوع قومی و مذهبی، فرصت برای رشد عموم شهروندان و آزادی بیان و تشکل و فعالیت برای تمامی اقشار اجتماعی، نمونه‌هایی از این خصوصیات فرهنگ سیاسی هستند. تداوم نظام سیاسی و قانون اساسی در سایه‌ی مهاجرت‌های وسیع اروپایی، آمریکای لاتین و بالاخره آسیایی، از موضوعات قابل مطالعه هستند، فرهنگ سیاسی و نهادهای سیاسی و اجتماعی آمریکا مبتنی بر واقع‌گرایی و به تعبیر هنری کسینجر؛ آمریکا کشوری برای راه‌حل‌یابی مشکلات است. از این‌رو، فرهنگ سرمایه‌داری و گسترش ثروت و امکانات و نگاه غیر ایدئولوژیک به زندگی و سیاست از ویژگی‌های این فرهنگ بوده است. فرهنگ سیاسی آمریکا ریشه در مبانی سرمایه‌داری و تجارت دارد، به‌طوری‌که افراد از ابتدا می‌آموزند که برای زندگی اجتماعی باید اهل دادوستد فکری، چانه‌زنی، مصالحه و رقابت باشند. (هیوود، ۱۳۸۹؛ ۲۹۲)

ژ.پ. جامعه‌ی ایتالیا

¹- Difference

در مقابل دو کشور فوق، کشورهای دیگری را می‌توانیم مثال بزنیم که از انجام لازم در فرهنگ سیاسی خود برخوردار نبوده‌اند. ایتالیا در میان کشورهای صنعتی به‌عنوان کشوری که از فرهنگ سیاسی منسجمی بهره‌مند بوده است، نام برده می‌شود. در ایتالیا بی‌علاقگی و بی‌تفاوتی سیاسی و نوعی خصومت به دولت، زمینه‌ساز خشونت سیاسی نیز بوده است. در ایتالیا پیوسته همکاری میان گروه‌ها سخت بوده است. زیرا بنای این وضعیت نوعی بی‌اعتمادی شهروندان و جریان‌ها به پدیده‌ای به نام حکومت ملی است. خواست‌های محدود افراد و گروه‌ها به‌اضافه‌ی بی‌اعتمادی و سوءظن سیاسی، شرایطی را به وجود می‌آورد که کار دسته‌جمعی و ملی تحقق نمی‌پذیرد و در واقع اختلاف‌ها دوام پیدا می‌کند و تنش‌ها یک‌باره برای همیشه حل و فصل نمی‌شوند. ضمن این‌که ایتالیایی‌ها توانسته‌اند در طی قرن گذشته یک کشور پیشرفته‌ی صنعتی ایجاد کنند ولی در فرهنگ عمومی این کشور، نوعی ضدیت و بدبینی با دولت مقتدر ملی وجود دارد. از شکاف‌های دیگر ایتالیا، بخش شهری و روستایی و شمال و جنوب است. در حالی که در آمریکا و انگلستان مصالحه و چانه‌زنی میان سندیکاها و صاحبان سرمایه وجود داشته و هارمونی اجتماعی و سیاسی را حفظ کرده است در ایتالیا ممانعت از تحرک طبقاتی اقشار پایین باعث تنش اجتماعی و سیاسی میان سطوح مختلف شده و به سیاست‌های کلان و رابطه میان جامعه و حکومت کشانده شده است.

ژ.ت. جامعه‌ی مکزیک

در میان کشورهای در حال توسعه، فرهنگ سیاسی مکزیک بسیار قابل توجه و دارای ویژگی‌هایی است که به‌صورت عمومی در جهان سوم مشاهده می‌شود. اولین نکته‌ی حائز اهمیت، که در اکثر کشورهای صنعتی غرب، اروپا، شمال آمریکا و ژاپن از میان رفته است، فاصله‌ی میان شهر و روستا در مکزیک است به طوری که دو فضای متفاوت ذهنی و عملی به وجود آورده است. دو فرهنگ متفاوت شهری و روستایی با دو ساختار متمایز اجتماعی

و اقتصادی، نظام باورها، سطح توانایی‌های شهروندان و قدرت اثرگذاری بر فرایندهای سیاسی و تصمیم‌گیری‌هایی متضادی را به وجود آورده است.

در روستاهای مکزیک، مردم احساس می‌کنند خارج از مدار دولت و حکومت زندگی می‌کنند و خواسته‌ها و انتظارات آن‌ها در دستور کار دولت‌ها نیست، باگذشت زمان، این فاصله‌های روانی و فضایی نوعی بدبینی و بی‌تفاوتی به وجود می‌آورد. در تحقیقاتی که آلموند و وربا در کتاب کلاسیک خود انجام داده‌اند، تصور این که در مکزیک یک تبعه‌ی روستایی بتواند به یک مسئول مراجعه کرده و خواسته‌ی خود را بیان کند، وجود نداشت. آن‌ها در نتیجه گیری خود نسبت به مکزیک فرهنگ سیاسی آن کشور را آرزویی تعبیر می‌کنند، به صورتی که احساس مردم نوعی امید و آرزوست.

ژ.ث. جامعه‌ی آلمان

در کشوری مانند آلمان یا فرانسه، مکانی به نام روستا وجود ندارد و همه‌ی امکانات شهری در مناطق کوچک غیرشهری نیز وجود دارند و این همگانی شدن فرصت‌ها و امکانات به یکپارچگی برداشت‌ها و ایستارهای سیاسی نیز می‌انجامد درحالی‌که عموم کشورهای جهان سوم، فاصله‌ی روانی و فضایی میان شهر و روستا بسیار جدی است. (سریع‌القلم، ۱۳۸۹: ۴۱-۲۱) مطالعاتی که آلموند و وربا در چارچوب سیاست‌های مقایسه‌ای در مورد فرهنگ سیاسی پنج کشور: ایتالیا، مکزیک، آلمان غربی، ایالات متحده‌ی آمریکا و بریتانیا به عمل آورده‌اند، حاکی از آن است که در ایتالیا بیش از چهار کشور دیگر، جامعه‌پذیری سیاسی از طریق خانواده شکل اقتدارگرایانه به خود می‌گیرد. مردم ایتالیا رغبت چندانی به مشارکت سیاسی ندارند آن‌ها از آگاهی‌های لازم در مورد مسائل سیاسی برخوردار نیستند و تمایل چندانی برای پیوستن به سازمان‌های داوطلبانه ندارند؛ محیط اجتماعی اندکی تهدیدآمیز است و فرهنگ سیاسی این کشور تا حدود زیادی واجد از خودیگانگی است. در مورد مکزیک، محققان مزبور به این نتیجه می‌رسند که نیروهای سیاسی در این کشور کوشیده‌اند تحوّل‌ی در نگرش‌ها ایجاد کنند و

به این ترتیب هنجارهای مشارکت مدنی بر ساختار سیاسی تأثیر عمده‌ای داشته است. درباره‌ی آلمان غربی، بررسی‌ها حاکی از وجود درجه‌ی بالای آگاهی سیاسی و مشارکت فعال در انتخابات بوده است و مردم ضمن راضی بودن از اهداف نهادها و داده‌های نظام، با دیده‌ی شک و تردید به مسائل سیاسی می‌نگرند.

در فرایند مقایسه‌ی کشورهای مزبور، آلموند و وربا معتقدند که آمریکا یکی از نزدیک‌ترین موارد به فرهنگ مدنی است. زیرا هنجارها و نقش‌های مشارکتی در زندگی سیاسی و اجتماعی مشهود است و نوعی اعتماد متقابل میان مردم و نخبگان مشاهده می‌شود و سرانجام در مورد بریتانیا یادآور می‌شوند که فرهنگ سیاسی در این جامعه دارای عناصر قوی حرمت سیاسی و اجتماعی است و همین امر به کسانی که در مقام سیاست‌گذاری هستند، این امکان را می‌دهد تا بدون کوچک‌ترین مانع مشارکتی حکومت کنند. ضمناً مردم نسبت به پایه‌های اصلی حکومت موافقت کلی دارند. (قوام، ۱۳۸۷: ۷۵)

نوگرایی فرهنگی

آلموند و وربا درباره‌ی انسان نوین چنین اظهار می‌دارند که؛ فرد نوگرا، شهروند مطلع و مشارکت‌کننده است، به خود اعتماد دارد و در روابط خود با منابع سنتی، به‌ویژه موقعی که تصمیمی اساسی درباره‌ی گذران امور شخصیه وی گرفته می‌شود بسیار مستقل عمل می‌کند، او آماده‌ی پذیرش تجربیات و ایده‌های جدید است، ذهنی باز و از لحاظ مفهومی منعطف دارد. آلموند و همکاران نوگرایی فرهنگی را متضمن توجه به تغییرات در سطوح مختلف نظام می‌کنند. مثلاً در جلوه‌ی روندها، نوگرایی فرهنگی به معنای آگاهی بیشتر از فرصت‌های سیاسی و تمایل با استفاده از فرصت‌های مذکور برای افزایش حصه‌ی فردی شهروندان است. از منظر نوسازی فرهنگی، ساختارهای فرهنگی و سیاسی متعددی وجود دارد که به‌طور مستقیم و یا غیرمستقیم بر مسائل فرهنگ سیاسی تأثیر می‌گذارند. مهم‌ترین سازمان فرهنگی که به‌طور غیرمستقیم نقش فعالی بر فرهنگ سیاسی می‌گذارد خانواده است. بسیار مهم است که اعضای یک جامعه نسبت به ملت-دولت، خود را موظف به

ارتقای سطح زندگی جمعی بدانند. این احساس شهروندی باید فرهنگ‌های شخصیتی را تحت شعاع قرار دهد. همگام با خانواده هر نظام سیاسی شاهد پیدایش بسیاری از ساختارهای دیگری نیز هست، که هر کدام باهدف‌های فرهنگی و سیاسی خاصی به وجود می‌آید. نوگرایی فرهنگی بر پویش‌های اجتماعی گرایشی سیاسی و ارتباطات نقش مؤثر دارد. (سیف زاده، ۱۳۸۸؛ ۷۹) بنا به تعریف پارسونز، سیاست هر نوع تصمیم‌گیری و بسیج منابع انسانی برای رسیدن به هدفی است که جامعه‌ای معین کرده و پیگیری می‌کند. باری، برای پارسونز این کنش سیاسی، تنها در نهاد حکومت خلاصه نمی‌شود، بلکه همه‌ی سازمان‌ها و انجمن‌های جامعه را در برمی‌گیرد. (روشه، ۱۳۹۱؛ ۱۷۹) به‌ویژه اگر فرهنگ یک جامعه‌ی سیاسی مفروض کوچک اندیش، تبعی یا مشارکتی باشد. یک‌بار دیگر نظریه‌ی مبادله بر مبنای پاداش عمل در پیش‌بینی انواع طرز تلقی‌ها و رفتارهای شهروندان معین نسبت به نظام سیاسی خودشان متمرکز می‌گردد. اگر شخص متوجه شود فعالیت در مجموعه‌ای معین، فی‌المثل، بخش عمومی، موجب ایجاد پاداش نخواهد شد، احتمالاً درگیر فعالیت در آن مجموعه نخواهد شد. شهروند می‌آموزد که وضعیت‌های محرک، فعالیت‌های معین خاص، موجب پاداش می‌گردد یا آن را امکان‌پذیر می‌سازد؛ و بدین ترتیب آن فعالیت‌ها را تکرار می‌کند. (افرت، ۱۳۸۹؛ ۱۵۹)

نتیجه‌گیری

پژوهش مزبور یک پژوهش کیفی است که با روش توصیفی انجام شده است. هدف از این پژوهش پاسخ به این سؤال بود که فرهنگ سیاسی غرب، چگونه فرهنگی است؟ که برآیند آن بدین قرار شد؛ واژه‌ی فرهنگ به معنایی که امروزه به کار می‌رود حاصل یک تحول تاریخی است؛ چراکه تا قرن هیجدهم در غرب، فرهنگ به معنای کشت کردن، حراست کردن و پرستش کردن به کار می‌رفته است. اما از این قرن به بعد، فرهنگ معنای امروزی را پیدا می‌کند؛ یعنی شیوه‌ی زیستن. ولی با تکوین دولت‌های مدرن و شبه مدرن و دموکراتیک شدن جوامع، شکل جدیدی از فرهنگ، خلق می‌شود که آن را فرهنگ سیاسی می‌نامند؛ چراکه دولت‌های مدرن برای تأیید خود، نیازمند مشارکت مردم در عرصه‌های مختلف اجتماعی و سیاسی بودند. در یک تعریف، فرهنگ سیاسی می‌تواند جهت‌گیری مردم نسبت به امور سیاسی باشد. به‌طور کلی در جوامع غربی سه نوع شهروند و سه نوع فرهنگ سیاسی وجود دارد؛ یکم. فرهنگ سیاسی محدود یا بسته؛ در این نوع فرهنگ، جهت‌گیری‌های افراد نسبت به هدف‌های سیاسی فوق‌العاده ضعیف است و مردم تصور نمی‌کنند که می‌توانند در شکل‌گیری و دگرگونی هدف‌های سیاسی مؤثر باشند. افراد نه نسبت به نهاده‌ی سیاسی کشور و مسائل و تصمیمات ملی احساس وابستگی می‌کنند و نه تصویر روشنی از نظام سیاسی در ذهن دارند. در فرهنگ مزبور با آن که ممکن است افراد در سطوح محلی در تصمیم‌گیری‌ها دخالت داشته باشند، اما نمی‌توانند این تصمیمات و سیاست‌ها را به کل نظام سیاسی مرتبط سازند. دوم. فرهنگ سیاسی تبعی یا انفعالی؛ در این نوع فرهنگ سیاسی ممکن است افراد از وجود نظام سیاسی و داده‌های آن آگاهی داشته و به آن علاقه‌مند یا از آن متنفر باشند. ولی به علت نبود نهادهای بیانی و تجمع خواست‌ها و تقاضاها و یا ضعف ساختارهای نهادی افراد نمی‌توانند از کارایی سیاسی چندانی برخوردار باشند. در این نوع فرهنگ، نخبگان سیاسی سخنگوی خواست‌های مردم هستند. سوم. فرهنگ سیاسی مشارکتی یا فعال؛ در این فرهنگ مردم

به‌طور نسبی در نهاده‌ها - طرح خواست‌ها و تقاضاها - و نیز داده‌ها - استراتژی‌ها، قوانین و طبقه‌بندی اولویت‌ها - نقش دارند و نسبت به رفتار نخبگان سیاسی حسّاس‌اند. در کشورهای برخوردار از این فرهنگ سیاسی، شهروندان از لحاظ روانی بر این باورند که می‌توانند به‌نظام سیاسی کمک و مساعدت کنند و بر تصمیمات مؤثر واقع شوند. به‌هرروی، طبق تحقیقات موردبررسی، بین نوع جامعه و نوع فرهنگ سیاسی در غرب، رابطه‌ی معناداری وجود دارد. به دیگر عبارت، هرچقدر جامعه، از فرهنگ مشارکتی‌تر و تبعی‌تر برخوردار باشد، فرهنگ سیاسی آن جامعه، مدنی‌تر خواهد بود؛ که این، به‌مثابه‌ی تأثیرگذاری شهروندان، بر ساختار سیاسی، و متأثر شدن آن‌ها، از این ساختار است. همچنین، بین نوع شهروند و فرهنگ سیاسی در غرب، رابطه‌ی معناداری وجود دارد؛ زیرا هر چه قدر فرهنگ سیاسی رقابتی‌تر باشد، به همان اندازه نوع شهروند هم متعهدتر خواهد بود؛ و به هر اندازه که نوع شهروند، منزوی‌تر باشد، فرهنگ سیاسی محدودتر خواهد بود.

بر این اساس باید گفت که در جوامع توسعه‌نیافته بعد غالب فرهنگ سیاسی، بعد احساسی است که تبلور آن در شهروند منزوی‌شده، نمایان می‌شود. در صورتی که در جوامع درحال توسعه، بعد غالب فرهنگ سیاسی، شناختی است، که تبلور آن در شهروند بی‌تفاوت، مبرهن می‌شود. این در حالی است که در جوامع توسعه‌یافته، بعد غالب فرهنگ سیاسی، بعد ارزیابی است؛ و تبلور آن در شهروند متعهد، هویدا می‌شود. بنابراین در جوامع با فرهنگ سیاسی محدود، اصولی چون، تملق، چاپلوسی، دروغ و چند شخصیتی حاکم است. در صورتی که در جوامع با فرهنگ سیاسی تبعی، مؤلفه‌هایی مثل، بی‌علاقگی، بی‌تفاوتی، بی‌اعتمادی، خشونت، تنش و سوءظن جولان می‌دهند. این در حالی است که در جوامع توسعه‌یافته، پارامترهایی همانند، تفاوت، تناقض، اختلاف و انتقاد حکمروایی می‌کند. این فرایند، در یک ساختار، مبادله می‌شود. زیرا شهروند، با توجه به نوع ساختار جامعه، می‌آموزد که چه نوع فرهنگ سیاسی را انتخاب نماید، تا در این ساختار، چگونه به دادوستد پردازد تا به پاداش‌های موردنظرش، دست یابد.

منابع

- افرت، اندرو، (۱۳۸۹)، نگرش‌ها در جامعه‌شناسی سیاسی، ترجمه‌ی رحیم ابوالحسنی، تهران، نشر میزان.
- آزاد ارمکی، تقی، (۱۳۸۷)، جامعه‌شناسی فرهنگ، تهران، نشر علم.
- بال، آلن، (۱۳۹۰)، سیاست و حکومت جدید، ترجمه‌ی عبدالرحمان عالم، تهران، نشر قومس.
- بیتهام، دیوید، (۱۳۸۸)، دموکراسی چیست، ترجمه‌ی شهرام نقش تبریزی، تهران، نشر ققنوس.
- پهلوان، چنگیز، (۱۳۸۸)، فرهنگ و تمدن، تهران، نشر نی.
- پهلوان، چنگیز، (۱۳۹۰)، فرهنگ شناسی ایران، تهران، نشر قطره.
- تنهایی، حسین ابوالحسن، (۱۳۹۱)، بازشناسی تحلیلی نظریه‌های مدرن جامعه‌شناسی در مدرنیته‌ی میانی، تهران، نشر علم.
- تنهایی، حسین ابوالحسن، (۱۳۹۱)، بازشناسی تحلیلی نظریه‌های جامعه‌شناسی در مدرنیته‌ی در گذار، تهران، نشر علم.
- داد، کلمنت هنری و دیگران، (۱۳۸۸)، مراحل و عوامل و موانع رشد سیاسی، ترجمه‌ی عزت‌الله فولادوند، تهران، نشر ماهی.
- دورماگن، ژان-ایو، (۱۳۸۹)، مبانی جامعه‌شناسی سیاسی، ترجمه‌ی عبدالحسین نیک گهر، تهران، نشر آگه.
- دوورژه، موریس، (۱۳۹۱)، بایسته‌های جامعه‌شناسی سیاسی، ترجمه‌ی ابوالفضل قاضی، تهران، نشر میزان.
- راش، مایکل، (۱۳۸۹)، جامعه و سیاست؛ مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی، ترجمه‌ی منوچهر صبوری، تهران، نشر سمت.
- روح‌الامینی، محمود، (۱۳۸۵)، گرد شهر با چراغ؛ در مبانی انسان‌شناسی، تهران، نشر عطار.

روح‌الامینی، محمود، (۱۳۸۶)، در گستره‌ی فرهنگ؛ نگرش مردم‌شناختی، تهران، نشر اطلاعات.

روشه، گی، (۱۳۹۱)، جامعه‌شناسی تالکوت پارسونز، ترجمه‌ی عبدالحسین نیک‌گهر، تهران، نشر نی.

ستوده، هدایت‌الله، (۱۳۸۸)، روانشناسی اجتماعی، تهران، نشر آوای نور.

سریع‌القلم، محمود، (۱۳۸۹)، فرهنگ سیاسی ایران، تهران، نشر فرزانه.

سیف‌زاده، حسین، (۱۳۸۸)، پانزده مدل‌نوسازی و توسعه و دگرگونی سیاسی، تهران، نشر قومس.

شهرام‌نیا، امیر مسعود، (۱۳۸۶)، جهانی‌شدن و دموکراسی در ایران، تهران، نشر نگاه معاصر.

علوی، پرویز، (۱۳۸۹)، ارتباط سیاسی، تهران، نشر علوم نوین.

فولادوند، عزت‌الله، (۱۳۸۹)، خرد در سیاست، تهران، نشر طرح نو.

قوام، عبدالعلی، (۱۳۸۷)، سیاست‌های مقایسه‌ای، تهران، نشر سمت.

کوزر، لوئیس آلفرد، (۱۳۸۵) نظریه‌های بنیادی جامعه‌شناختی، ترجمه‌ی فرهنگ‌ارشاد، تهران، نشر نی.

کوش، دنی، (۱۳۸۹)، مفهوم فرهنگ در علوم اجتماعی، ترجمه‌ی فریدون وحید، تهران، نشر سروش.

کوئن، بروس، (۱۳۸۷)، مبانی جامعه‌شناسی، ترجمه‌ی غلام‌عباس توسلی و رضا فاضل، تهران، نشر سمت.

گولد، جولوس، ویلیام، کولب، (۱۳۸۴) فرهنگ علوم اجتماعی، ترجمه‌ی محمدجواد زاهدی، تهران، نشر مازیار.

گیدنز، آنتونی، (۱۳۸۳)، جامعه‌شناسی، ترجمه‌ی منوچهر صبوری، تهران، نشر نی.

مصلی‌نژاد، عباس، (۱۳۸۹)، فرهنگ سیاسی ایران، تهران، نشر فرهنگ صبا.

مور، جری دی، (۱۳۹۱)، زندگی و اندیشه‌ی بزرگان انسان‌شناسی، ترجمه‌ی هاشم آقا بیگ پور و جعفر احمدی، تهران، نشر جامعه‌شناسان.

موسایی، میثم، (۱۳۹۰)، توسعه و فرهنگ، تهران، نشر جامعه‌شناسان
نش، کیت، (۱۳۸۹)، جامعه‌شناسی سیاسی معاصر، ترجمه‌ی محمدتقی دلفروز، تهران، نشر کویر

نوذری، حسینعلی، (۱۳۸۱)، احزاب سیاسی و نظام‌های حزبی، تهران، نشر گستره.
هورکهایمر، ماکس، آدورنو، تئودور، (۱۳۸۹)، دیالکتیک روشنگری، ترجمه‌ی مراد فرهادپو و امید مهرگان، تهران، نشر گام نو.

هیوود، اندرو، (۱۳۸۷)، مفاهیم کلیدی در علم سیاست، ترجمه‌ی عباس کاردان و دیگران، تهران، نشر علمی و فرهنگی.

هیوود، اندرو، (۱۳۸۹)، سیاست، ترجمه‌ی عبدالرحمان عالم، تهران، نشر نی.